

ویژگی های اقلیمی و روستایی در داستان نویسی خراسان

دکتر رحمان مشتاق مهر^۱

دکتر رضا صادقی شهپر^۲

چکیده

اقلیم گرایی در داستان نویسی معاصر ایران به طور جدی از دهه هزار و سیصد و سی شمسی آغاز می شود و در دهه های چهل و پنجاه به اوج خود می رسد. داستان های اقلیمی غالباً بازتاب دهنده ویژگی ها و عناصر مشترکی چون فرهنگ، باورها، آداب و رسوم یک منطقه جغرافیایی اند. با توجه به خاستگاه نویسندگان و ویژگی های اقلیمی بازتابیده در آثارشان، پنج حوزه یا شاخه داستان نویسی اقلیمی شمال، جنوب، غرب (کرمانشاه)، شرق (خراسان) و آذربایجان، در داستان نویسی معاصر ایران قابل تشخیص است. این مقاله پس از دادن تعریفی از داستان اقلیمی و برشمردن ویژگی های آن - که خود مستخرج از داستان های اقلیمی پنج حوزه مذکور و مشترک در میان همه آن هاست - به معرفی انتقادی داستان های اقلیمی و روستایی خراسان و برشمردن ویژگی های آن ها با ارائه شواهد و نمونه های متنی، می پردازد.

کلیدواژه ها: اقلیم، داستان، شیوه اقلیمی نویسی، خراسان.

جستارهای ادبی - مجله علمی - پژوهشی، شماره ۱۳۸، بهار ۱۳۸۹

۱- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

۲- مرئی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد همدان، نویسنده مسؤل

مقدمه

اقلیم خراسان، همان گونه که در گذشته موقعیت مهم، سازنده و ممتاز در تاریخ، فرهنگ و ادبیات ایران زمین داشته و مهد زبان دری و خاستگاه اولیه شعر پارسی بوده و ادیبان، شاعران و دانشمندان بزرگ و بنامی را در دامان خود پرورده است، امروز هم جایگاه بلند و استوارش را در ادبیات معاصر ایران با اقتدار حفظ کرده است؛ چنانکه شاعران، نویسندگان و محققان بزرگی همچون ملک الشعرا بهار، ادیب نیشابوری، بدیع الزمان فروزانفر، محمد رضا شفیعی کدکنی، مهدی اخوان ثالث و بسیاری دیگر از این سرزمین برخاسته اند. همچنین در داستان نویسی مدرن ایران نیز نویسندگان بسیاری به این منطقه تعلق دارند؛ چنانکه در میان نسل اول داستان نویسان، علی اصغر رحیم زاده صفوی (۱۲۷۳مشهد-۱۳۳۸تهران) نویسنده رمان های تاریخی *شهربانو* (۱۳۱۰) و *بیژن و منیژه* (۱۳۳۴) است. ابراهیم مدرس (۱۲۹۷قائن-۱۳۶۸تهران) رمان های تاریخی *دلشاد خاتون*، *عروس مدائن*، *عشق و انتقام*، *پیک اجل* و *پنجه خونین* را نوشته است. و عبدالحسین نوشین (۱۲۷۹مشهد-۱۳۵۰مسکو) هم پایه گذار تئاتر فردوسی (۲۶-۱۳۲۵) و نویسنده نخستین کتاب *درباره هنر تئاتر* (۱۳۳۱) به زبان فارسی و موجد تحولی اساسی در تئاتر ایران است که نمایشنامه ها و داستان هایی را هم پدید آورده است^(۱). در میان نسل دوم داستان نویسان هم کسانی چون محمود دولت آبادی، غزّاله علیزاده، محمود کیانوش، اصغر الهی، حسین دولت آبادی^(۲) و رضا دانشور^(۳) به اقلیم خراسان تعلق دارند.

در میان آثار داستانی شماری از این نویسندگان، داستان هایی با حال و هوای خاص اقلیمی و روستایی دیده می شود که برخی از ویژگی های محیط بومی و آداب و رسوم و مسایل مربوط به زندگی روستاییان و دهقانان منطقه خراسان را در خود بازتاب داده اند. به سبب وجود این ویژگی ها و عناصر بومی مشترک در این داستان ها شایسته است که آن ها را داستان های اقلیمی روستایی بنامیم و در کنار چهار حوزه یا شاخه داستان نویسی اقلیمی ایران (شمال، جنوب، کرمانشاه، آذربایجان) به حوزه اقلیمی نویسی خراسان هم قایل شویم.

در حوزه داستان نویسی اقلیمی و روستایی خراسان، محمود دولت آبادی جایگاهی بس بلند و استوار دارد و بیشترین و پربارترین بخش از عمر نویسندگی اش را صرف نگارش داستان های

روستایی کرده و در آثار خود تصویری زنده و پویا از زندگی روستاییان و ایلّیات نشینان اطراف خراسان به دست داده است. همچنین در کنار دولت آبادی، از داستان نویسان دیگری باید نام برد که از منطقه خراسان برخاسته اند و اگر چه دغدغه اصلی شان پرداختن به موضوعات اقلیمی و روستایی نبوده، اما برخی از داستان هایشان را درباره روستا و زندگی روستاییان نوشته اند. این نویسندگان که در میان آثار متعدد خود تنها یک یا دو داستان اقلیمی دارند عبارتند از: اصغر الهی، محمود کیانوش، غزّاله علیزاده و عبدالحسین نوشین. البته داستان های روستایی آن ها هیچگاه از آن تشخصی که در آثار دولت آبادی شاهد هستیم برخوردار نیستند و خودشان هم شهرت داستان نویسی شان را نه مدیون اقلیمی نویسی، بلکه مرهون سبک و شیوه ای دیگر در داستان نویسی اند. به هر روی بررسی و نقد این آثار هم در این مقاله که داستان های اقلیمی و روستایی حوزه خراسان را تا سال ۱۳۵۷ در بر می گیرد ضروری دیده شد.

پیش از نقد و بررسی داستان های اقلیمی و روستایی خراسان به تعریف داستان اقلیمی، تاریخچه اقلیمی نویسی در ادبیات داستانی معاصر ایران و پیشینه تحقیق در ادبیات اقلیمی - به اختصار - می پردازیم.

داستان و داستان نویسی اقلیمی^(۴)

داستان اقلیمی در زبان لاتین معمولاً به نام *Regional novel* (رمان محلی یا ناحیه ای) خوانده می شود. در همه فرهنگ ها و دایرة المعارف های ادبی در تعریف داستان اقلیمی عموماً بر وجود عناصر مشترکی همچون فرهنگ و معتقدات مردمی، آداب و رسوم و ویژگی های محیط طبیعی و بومی تأکید شده است (گری، ۱۳۸۲ : ۲۷۲؛ میر صادقی، ۱۳۷۷ : ۱۴۷).

اصطلاح دیگر در زبان انگلیسی برای داستان اقلیمی *Local color writing* (نوشته محلی) است و در تعریف آن گفته اند داستانی است که در صحنه و زمینه آن، غالباً آداب و رسوم و سنت ها، لهجه و گفتار محلی، پوشش ها، فولکلور و حتی شیوه های تفکر و احساس مردم یک منطقه نشان داده می شود به گونه ای که این عناصر، متمایز و مشخص کننده یک اقلیم خاص اند (Abrams, ۱۹۹۳: p. ۱۰۷, baldick, ۱۹۹۰: p. ۱۴۲).

اما با توجه به ویژگی های اقلیمی بازتاب یافته در داستان های اقلیمی معاصر ایران، در تعریف داستان اقلیمی می توان گفت: داستانی است که به سبب بازتاب گسترده عناصر اقلیمی و محیطی - به دو شکل تزئینی و پویا - در طی حوادث و ماجراها، رنگی محلی و بومی دارد و متعلق به ناحیه ای خاص و متمایز از دیگر مناطق است و این عناصر بومی و محیطی عبارتند از: فرهنگ مردم؛ شامل معتقدات و آداب و رسوم، مشاغل و حرفه ها، شکل معماری منطقه، خوراک ها، پوشش ها و زبان محلی (لهجه و ساختار زبانی، واژگان و اصطلاحات محلی، ترانه ها و سرودها)، شیوه معیشتی، اقتصادی و تولیدی، مکان ها و مناطق بومی، محیط و طبیعت بومی، صور خیال اقلیمی (بومی)، تحولات و جنبش های سیاسی و اجتماعی منطقه.

تاریخ واقعی پیدایش داستان اقلیمی و روستایی در داستان نویسی معاصر ایران، دهه سی شمسی و رشد و شکوفایی اش در دهه چهل و پنجاه است که نویسندگان زیادی به طور جدی به نگارش این گونه داستان ها پرداختند و آثاری چشمگیر پدید آوردند. مهم ترین رمان اقلیمی روستایی در دهه سی، « دختر رعیت » (۱۳۲۷) از محمود اعتماد زاده (م.ا. به آذین) است. یک سال پیش از او هم، بزرگ علوی در داستان کوتاه « گیله مرد » (۱۳۲۶) به مبارزات دهقانان گیلانی با توصیفاتی قوی و پویا از محیط و طبیعت بارانی شمال می پردازد. در همین سال ها صادق چوبک نیز در داستان کوتاه « چرا دریا طوفانی شده بود » (۱۳۲۸) پویایی طبیعت اقلیمی جنوب را در پیشبرد حوادث داستان به نمایش می گذارد.

اما تاریخ نگارش داستان های اقلیمی را باید دو دهه قبل از « دختر رعیت » دانست؛ رمان « روز سیاه کارگر » (۱۳۰۵) نوشته احمد خدا داده گرد دینوری، اولین داستان اقلیمی روستایی است و به زندگی دهقانان و روستاییان غرب ایران (کرمانشاه و کردستان) می پردازد.^(۵) « مرقد آقا » (۱۳۰۹) از نیما یوشیج هم دومین رمان اقلیمی است که در آن با روایتی طنزآمیز و انتقادی، زندگی فقر آلود و غرق در جهل و خرافات دهقانان شمالی و جوامع روستایی نشان داده می شود (صادق شهپر، ۱۳۸۹: ۳۷) پس از این کوشش های نخستین است که جریان نیرومندی در دهه چهل در داستان نویسی معاصر ایران به نام ادبیات اقلیمی شکل می گیرد و بسیاری از نویسندگان را به سوی خود می کشاند و از این میان

چهره های پر قدرت و صاحب نامی چون محمود دولت آبادی، احمد محمود، امین فقیری، محمود طیاری، ابراهیم رهبر، علی اشرف درویشان، منصور یاقوتی و غلامحسین ساعدی سر بر می آورند.

پیشینه پژوهش

تحقیق در ادبیات اقلیمی (داستان) و تقسیم بندی آن به سبک ها و مکاتب گوناگون، پیشینه زیادی ندارد. نخستین بار محمد علی سپانلو از تأثیر اقلیم و جغرافیای محیطی بر داستان های جنوبی سخن می گوید. او در سال ۱۳۵۸ در مقاله « گزارشی از داستان نویسی یکساله انقلاب » وقتی به نام بهرام حیدری و نسیم خاکسار می رسد، اصطلاح « مکتب خوزستان » را پیشنهاد می کند و می نویسد: « دو مجموعه "لالی" از بهرام حیدری و « نان و گل » از نسیم خاکسار، احتمالاً بهترین دستاوردهای قصه های کوتاه ما در یکساله انقلاب اند. از لحاظ سبک، هر دو مجموعه خصلتی یگانه دارند. اینان به مکتبی در داستان نویسی ایران متعلق هستند که کم می توان به آن اسمی داد؛ مکتب خوزستان» (سپانلو، ۱۳۵۸: ۸).

سپانلو، همچنین در مقاله دیگری در سال ۱۳۷۶، از چهار مکتب داستان نویسی خوزستان، اصفهان، تبریز و گیلان با ویژگی ها و نمایندگان خاص خود نام می برد (سپانلو، ۱۳۷۶: ۶۲-۶۴) که باید آن را بحث تکمیلی مقاله پیشین (۱۳۵۸) وی دانست. او در همین مقاله مدعی است که اصطلاح « ادبیات اقلیمی » را هم برای نخستین بار، خودش در مقاله « دوران داستان » (مجله فردوسی، مرداد ماه ۱۳۴۹) پیشنهاد کرده است.

دوّمین منتقد، حسن میر عابدینی است که در کتاب ارزشمند خود به نام *صد سال داستان نویسی ایران* تحت عنوان « ادبیات روستایی و اقلیمی » بدان می پردازد؛ او دو جریان عمده به نام « ادبیات اقلیمی جنوب » و « ادبیات اقلیمی شمال » مشخص می کند بی آنکه نام سبک یا مکتب بر آن ها بنهد.

سوّمین منتقد این حوزه، یعقوب آژند است. او در اسفند ماه ۱۳۶۹، طی مقاله ای - البته با نوعی شتابزدگی - از هشت « سبک تهرانی، اصفهان، جنوب، خراسانی، شمال، آذربایجان، شیرازی و کرمانشاهی » (آژند، ۱۳۶۹: ۱۳) با ویژگی ها و داستان نویسان آن نام می برد.

منتقد چهارم، قهرمان شیری است که از سال ۱۳۸۲ به این طرف، به گونه ای منسجم تر در سلسله مقالاتی ارزشمند در نشریات مختلف، درباره مکاتب داستان نویسی معاصر بحث کرده و اخیراً نیز همان مقالات را - با اندکی تغییر و اضافات - در کتابی به نام *مکتب های داستان نویسی در ایران* (۱۳۸۷، نشر چشمه) گردآورده و منتشر کرده است. دکتر شیری هم در اولین مقاله اش در این زمینه، هفت «مکتب (سبک) آذربایجان، اصفهان، خراسان، جنوب، شمال، غرب و مرکز» (شیری، ۱۳۸۲: ۱۴۸) را از دوره مصلق تا دو دهه پس از انقلاب اسلامی مشخص می کند.

آنچه در این پژوهش، مورد نظر است به دور از این گونه مکتب بندی هاست. هدف، بررسی داستان هایی با مشخصه هایی هماهنگ و در پیوند با منطقه جغرافیایی و اقلیمی خاص و متناسب با خاستگاه نویسندگان شان است؛ بنابراین، از شیوه ای کلی و فراگیرتر به نام «داستان نویسی اقلیمی» سخن باید گفت که در اقلیم های مختلف، بازتاب های مختلف داشته است؛ به طوری که از مقایسه آن ها نتایج جالب و ارزشمندی به دست خواهد آمد. ما در بررسی داستان های اقلیمی ایران - از نهضت مشروطه تا انقلاب اسلامی - پنج حوزه یا شاخه داستان نویسی اقلیمی جنوب، شمال، خراسان، غرب (کرمانشاه) و آذربایجان را مشخص کرده و در این مقاله به بررسی داستان های اقلیمی خراسان پرداخته ایم.

نکته قابل ذکر آنکه در پژوهش های مذکور در بالا، گذشته از بعضی تداخل ها و تضادهایی که گاه در آوردن نام برخی نویسندگان در ذیل سبک یا مکتب خاص دیده می شود، هیچ یک از آن ها به ارائه شواهد و نمونه های داستانی برای ویژگی های برشمرده نپرداخته اند و به ذکر ویژگی هایی کلی بسنده کرده اند. این موضوع حتی در منسجم ترین و گسترده ترین کار در این زمینه - یعنی کتاب «مکتب های داستان نویسی در ایران» - هم نادیده گرفته شده است. از سوی دیگر، باید گفت که مؤلف محترم این کتاب، چندان بر داستان های اقلیمی و ویژگی های شان تأکید نمی کند و در بررسی مکاتب و سبک های داستان نویسی ایران، به بیان ویژگی های هر یک از آن ها بدون تفکیک اقلیمی و غیر اقلیمی از یکدیگر می پردازد. چنانکه مثلاً در بحث از مکتب داستان نویسی خراسان و ویژگی هایی چون «گذشته گرایی و تاریخی نگری، سیاست و استعاره، بی اعتنایی به جریان سازی ها، آشتی عقل و عرفان، عشق ورزی به طبیعت، رئالیسم اجتماعی، شاعرانگی نشر، نقالی در روایت،

مداخله گری و ماجرا گزینی، و غریب آشنایی « (شیری، ۱۳۸۷: ۲۳۱ - ۲۹۴) را مشخص و بررسی می کند. البته گاه یک ویژگی را به همه نویسندگان این منطقه تعمیم می دهد؛ در حالی که فقط برخی آثار از یک یا دو نویسنده، از آن ویژگی برخوردارند (همان: ۸۴-۲۸۷) و یا گاهی با آوردن مثال های شعری از یک نویسنده (همان: ۶۶ و ۲۸۴) برای نتیجه گیری و رسیدن به هدف، در بحث داستان نویسی سود می برد.

داستان نویسان و داستان های اقلیمی خراسان

در این جا ابتدا به شکل فشرده به معرفی انتقادی داستان های اقلیمی خراسان می پردازیم و سپس برای هر یک از ویژگی های اقلیمی و روستایی بازتابیده در داستان ها، یکی دو نمونه و شاهد متنی ذکر می کنیم.

غزاله عزیزاده (تولد ۱۳۲۵ مشهد - وفات ۱۳۷۵) نویسنده رمان معروف «خانه ادیسی ها» (۱۳۷۱) و چند مجموعه داستان دیگر است. از میان آثارش، فقط داستان بلند «بعد از تابستان» (۱۳۵۵) به روستا مربوط است. «بعد از تابستان» در نه بخش نوشته شده است. داستان، توصیفی است از صحنه مهمانی و خاطرات ذهنی حورا از بیلاق که به صورتی مجزا روایت می شوند؛ بی آنکه ماجراهای این دو صحنه، بتوانند با هم بیامیزند و روایتی یکدست و همزمان پدید آورند. با آنکه بخش زیادی از داستان در روستا - عنبران از حوالی مشهد - می گذرد، روابط میان روستاییان و نوع زندگی شان نمودی در داستان نیافته و تنها به توصیف هایی رمانتیک از طبیعت و گذران اشرافی دو خانواده در بیلاق و معاشقه دختران جوان با معلم سرخانه شان بسنده شده است. همچنین نویسنده نسبت به اصلاحات ارضی بد بین است و آن را رهاورد تحصیل کردگان در آمریکا می داند. چنانکه آقای شهپاز - معلم جوان پس از بازگشت از آمریکا، به عنوان مشاور اصلاحات ارضی به مشهد می آید و با غلتیدن در رفاه و سر فرو بردن در چرب آخور حکومت، از همه آرمان های گذشته اش دست می کشد.

اصغر الهی روان پزشک و متولد سال ۱۳۲۳ در مشهد است. پیش از انقلاب، دو مجموعه داستان کوتاه با نام «بازی» (۱۳۵۰) و «قصه های پاییزی» (۱۳۵۷) از او به چاپ رسیده است. در برخی از داستان های مجموعه «بازی» به مسایل روستا و باورهای خرافی روستاییان پرداخته شده است؛

«جشن روز عاشورا»، واگویه های درونی امام خوان تعزیه است که شمر - مهدی خان، نزول خوار روستا - را در میان تعزیه می کشد. مسائلی چون درو گندم، ستم ارباب و غارت شدن دهقانان، به زیبایی در تک گویی های امام خوان تعزیه با صحنه های تعزیه در می آمیزد و بدین گونه از فقر و مظلومیت رعیت پرده برمی دارد و به عصیان در برابر ستم دعوت می کند. «زیر چادر خال خالی آسمان» هم از شورش دهقانان علیه خان می گوید؛ دهقانان ساده و پاک نهادی که در پی آگاهی از خیانت خان، علیه او تفنگ بر می دارند. موضوع بسیار رایج در داستان های روستایی پس از «دختر رعیت» به آذین، یعنی تجاوز ارباب به ناموس رعیت، در اینجا به شکلی دیگر تکرار شده است. اما آنچه این داستان را تا حدی از داستان های مشابه اش متمایز می کند آگاهی و شعور یافتن رعیت بر حقوق خود و عصیان علیه خان و منفعل نبودنشان در برابر اوست. «روز چهارشنبه» نیز بیانگر هجوم ویران کننده صنعت و تکنولوژی به روستاها و برهم خوردن آرامش روستا پس از اصلاحات ارضی و مهاجرت است.

داستان کوتاه «تابستان سرد» (زمستان ۱۳۴۷، فصل های سبز: صص ۱۳۲ - ۱۴۱) هم درباره نقش ویرانگر مدرنیته و مظاهر شهری در رویارویی با سنت هاست. اقامت پيله ور شهری در ده سبب فروپاشی نظم پیشین می شود و کمر روستاییان در زیر بار بدهی می شکند و فاجعه را زمانی در می یابند که مجبور می شوند تمام محصول یک ساله شان را به پيله ور بدهند.

الهی در مجموعه داستان «قصه های پاییزی» (۱۳۵۷) به آدم هایی می پردازد که غم نان، آرمان های گذشته آن ها را از یادشان برده است. داستان های این مجموعه، ویژگی اقلیمی و روستایی ندارند و به قول متقدی «جنبه پرخاشگرانه سیاسی و افشاگرانه آن» (میر صادقی، ۱۳۸۲: ۳۵۹) بیش از هر چیزی برجسته تر می نماید. پس از انقلاب هم از الهی مجموعه داستان «دیگر سیاوشی نمانده» و رمان های «مادرم بی بی جان»، «رویا رویا» و «سالمرگی» به چاپ رسیده است که هیچ یک اقلیمی نیستند.

محمود کیانوش (متولد ۱۳۳۲مشهد) شاعر، مترجم و داستان نویس مقیم انگلستان است. از جمله اولین داستان هایش، داستان کوتاه «دمدمه های شب سیاه» (۱۳۳۷) در مجله صدف چاپ شد. این داستان، روایتی است از زبان معلمی که به همراه دوستش در روستا به سر می برد. زبان داستان، بسیار

سست و پر از حشو و توضیحات زاید و مقدمه چینی های بی مورد است و قادر به ارائه چهره درست و دقیقی از روستا و مشکلات روستاییان نیست. مجموعه داستان «آینه های سیاه» (۱۳۴۹) شامل چهارده داستان کوتاه و در دو بخش است. نه داستان بخش اول در روستا می گذرند و داستان های بخش دوم دارای مضامینی بدبینانه و پوچ انگارانه و فاقد ارزش اقلیمی اند. داستان های بخش نخست این مجموعه، حاصل مشاهدات کیانوش از سال های معلمی اش در روستاها هستند و همگی از زبان معلّم ده روایت می شوند. «درخت مقدّس» نشان دهنده خرافاتی بودن دهاتی ها است؛ آدم هایی هراسان از طبیعت مرموز که هر لحظه منتظر نزول بلا و فاجعه ای تازه اند. «سور بزرگ» فقر و فلاکت روستاییان را به صورت خوردن مردار گاو به تصویر می کشد. «تازه وارد» روایتگر سخت دلی و قساوت روستاییان است. «درشکه» نیز مرثیه ای است بر زوال سنت ها در برابر هجوم مدرنیسم.

این داستان ها با آنکه در روستا می گذرند و شخصیت ها همه روستایی اند، اما از محیط و طبیعت روستا، نوع زندگی آدم ها و روابط اجتماعی و معیشتی شان تصاویر زنده و پویایی ارائه نمی شود و این همه به سبب آشنا نبودن عمیق و ریشه دار نویسنده با چنین محیط هایی است. کیانوش با بزرگ نمایی فقر و بیچارگی و خرافاتی بودن روستاییان سعی می کند تا حس ترخّم مخاطب را برانگیزد. حسن میر عابدینی به درستی می گوید: «مجموعه داستان آینه های سیاه نشان دهنده محدودیت شناخت کیانوش از زندگی روستایی است. او برای نمودن بیچارگی و اندوه روستاییان، آدم ها را علیل و ناقص می آفریند تا خواننده را احساساتی کند» (میر عابدینی، ۱۳۸۳: ۵۳۶/۱).

صمیمی ترین داستان کیانوش، «غصّه ای و قصّه ای» (۱۳۴۴) مرکّب از هفت داستان به هم پیوسته درباره یادهای دوران کودکی و تحسّر بر سپری شدن آن دوره است. او به خاطرات گذشته اش همچون مکتب رفتن ها، بازی ها، برخوردهای پدر و مادر در خانه و مسایلی از این دست، شکلی داستانی می بخشد و آن ها را با زبان ساده و صمیمی روایت می کند. سادگی و صمیمی بودن زبان داستان ها، گاه قصّه های علی اشرف درویشان را در مجموعه «آبشوران» (۱۳۵۳) و «فصل نان» (۱۳۵۶) - که بعد از داستان کیانوش نوشته شده اند - به خاطر می آورد. «غصّه ای و قصّه ای» که در شهر مشهد می گذرد همچنین بسیاری از مسایل و روابط اجتماعی میان آدم ها را آشکار می کند.

برخی اصطلاحات و بازی های محلی و بومی نیز در آن باز تاب یافته است که بدان ارزش جامعه شناختی می دهد.

کیانوش پیش از انقلاب داستان های دیگری همچون «حرف و سکوت» (۱۳۵۷)، «و بلا آمد و شفا آمد» (۱۳۵۶) و «مرد گرفتار» (۱۳۴۴) را نوشته است که ارزش اقلیمی ندارند.

عبدالحسین نوشین (متولد ۱۲۸۰ ش، مشهد-وفات ۱۳۵۰ مسکو) نویسنده داستان بلند «خان و دیگران» و چند داستان کوتاه دیگر است و نیز به گفته حسن میرعابدینی رمانی به نام «علی محمد خان» (۱۹۶۱ م) در مسکو منتشر کرده است (میر عابدینی، ۱۳۸۳: ۴۹۲/۱).

«خان و دیگران»^(۶) که احتمالاً پیش از سال ۱۳۳۲ نوشته شده است، در شهر قوچان و در اواخر دوره حکومت رضا خان و آغاز حکومت محمد رضا شاه می گذرد. این داستان، نوشته ای اجتماعی و اعتراضی نسبت به فساد دستگاه حاکم است و نویسنده انتقادهای شدیدی از رضا خان و پسرش می کند. ستایش نوشین در این داستان از حزب توده و فعالیت گسترده آن و تحریک دهقانان علیه خان ها و راه انداختن شورش های دهقانی، نشان دهنده سال های اوج فعالیت حزب، پیش از غیر قانونی اعلام شدنش در سال ۱۳۲۷ شمسی است. اشاره به بسیاری از مناطق بومی، مسایل دهقانی و آداب و رسوم روستاهای اطراف خراسان، رنگی اقلیمی به داستان داده اگرچه شعارهای آشکار سیاسی و جهت گیری های حزبی نویسنده از اهمیت آن کاسته است. همچنین در این داستان پرداختن به برخی مسایل سیاسی و تاریخی منطقه خراسان مانند قیام کلنل محمد تقی خان و حادثه مسجد گوهر شاد، در میان داستان های اقلیمی این منطقه، بی سابقه است.

نوشین در داستان کوتاه «فاطمی» هم روایتی مؤثر و تکان دهنده از فقر یک دهقان روستایی می کند. فاطمی، دختر خردسالی است که به سبب فقر خانواده، فروخته می شود. دخترک غرق در خیالات و رویای خوش روزهای آینده در خانه اربابش در راه از بالای کامیون به جاده پرت می شود و می میرد.

محمود دولت آبادی (متولد ۱۳۱۹، دولت آباد سبزوار) نویسنده پر قدرت و صاحب سبک در شیوه داستان نویسی اقلیمی و روستایی ایران، غالب داستان هایش را درباره روستاهای خراسان نوشته و مسایل و مشکلات روستاییان را در دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به شکلی هنری بیان کرده است. داستان کوتاه «ادبار» (۱۳۴۲) سیر انحطاط کودکی ترک شده از سوی پدر و مرگ غم آلودش را

تصویر می کند. «بند» (۱۳۴۳) به کار طاقت فرسای کودکان می پردازد. «هجرت سلیمان» (۱۳۴۴) چهره ای رنج کشیده از زنان روستایی را نشان می دهد که محکوم به زیستن در جامعه ای خشن و مرد سالارند. معصومه در بازگشت از شهر و خانه ارباب، مورد خشم شوهرش سالار سلیمان قرار می گیرد و در تنهایی و غربت رها می شود. «بیابانی» (۱۳۴۵) بیان کننده ایستادگی در برابر ستم است؛ ذوالفقار، رعیتی است که با ارباب درمی افتد و او را پای میز محاکمه می کشد. این، کاری است بسیار شگفت و از سر جسارت، اما بنیان های پوسیده محاکم و روابط مبتنی بر فساد، ذوالفقار را به شکست می کشاند؛ در حالی که او در اندیشه ستاندن انتقام از گونه ای دیگر است. در هجرت سلیمان، مقابله ای از سر استیصال دیده می شود و سلیمان در عصیان علیه ارباب، خود و خانواده اش را نابود می کند، اما عصیان «بیابانی»، متفاوت تر می نماید.

داستان بلند «آوسنه بابا سبحان» (۱۳۴۷) به موضوع زمین و مسایل دهقانی می پردازد. عصیان صالح پسر بابا سبحان - در برابر ارباب و منفعل نبودنش، بر خلاف بسیاری از داستان های روستایی، نشان دهنده روحیه خشن و ستیزه گر کویری است. خشونت آدم های داستان، با سختی محیط بیابان کاملاً هماهنگ است و قدرت نویسنده در توصیف تلاطم درونی آدم ها و زندگی روستاییان ستودنی است. در «گاواره بان» (۱۳۵۰) هم روح عصیان کویری آشکار است. قنبر علی در برابر مأمورانی که حضور ترس آور و ویرانگرشان آرامش روستا را بر هم زده، می ایستد و مردم را هم به ایستادگی فرا می خواند. «عقیل عقیل» (۱۳۵۳) روایتی است از زلزله معروف خراسان و خرابی شهرها و روستاها که از زبان عقیل - پیرمرد روستایی - در طی سفرش به بیرجند برای دیدن فرزندش، روایت می شود. در این سفر، گزارش هایی تکان دهنده از خرابی شهرها و روستاهای بر سر راه و مرگ و آوارگی مردمان داده می شود. «از خم چمبر» (۱۳۵۶) آدم هایی را تصویر می کند که در چنبره نفس و آشوب های درونی گرفتار آمده اند. طاهر دشتبان، به پندار اینکه پسر میرجان نسبت به زنش «مارو» نظر سوء دارد، دچار پریشانی عجیبی می شود و یک شب بر سر او رسوایی می آورد و خود نیز به دست ایل و تبار میرجان ها فرو می شکند.

رمان «جای خالی سلوچ» (۱۳۵۷) زیباترین اثر روستایی دولت آبادی و یکی از بهترین رمان های واقعگرای اقلیمی روستایی است. این رمان نشان دهنده روابط زنده و پویای اجتماعی و

معیشتی روستاییان با یکدیگر و تصویری تمام عیار از محیط های روستایی با همه مسایل و مشکلاتشان است. داستان، با هجرت ناگهانی سلوچ به سبب فقر آغاز می شود و به فروپاشی خانواده و عاقبت به نابودی روستا می انجامد. توانایی فوق العاده نویسنده در شرح رنج ها و مصایب خانواده سلوچ و توصیف درون آدم ها و مسایل روستایی، نشان دهنده آشنایی عمیق و نزدیک او با روستاست. عنصر غالب رمان، کشمکش میان آدم ها با یکدیگر و با طبیعت است که از همان آغاز، خود را به شکل درگیری میان مرگان و سالار عبدالله و سپس میان مرگان و کدخدا و دیگران نشان می دهد. همچنین بزرگ ترین کشمکش در این رمان، میان شیوه تولید سنتی و مدرن است که با ورود تراکتور به روستا در می گیرد. نظر انتقادی و بدبینانه نویسنده نسبت به اصلاحات ارضی و ورود مظاهر تکنولوژی جدید به روستاها و بروز بیکاری و مهاجرت، در این داستان کاملاً آشکار است.

چهره زنان نیز در این رمان، شایسته تأمل است و مرگان آینه تمام نمای زنان ستم دیده و محروم از حقوق مدنی و انسانی در جامعه خشن و مردسالار روستایی است. شاید بتوان گفت که شیوه روایت دانای کل؛ شیوه ای مستبد و اقتدارگرا، که شیوه غالب در داستان های دولت آبادی است از همین گونه عوامل نشأت می گیرد؛ چرا که این نوع روایت، بسیار متناسب با جامعه اقتدارگرا و مردسالار و خشن در داستان های روستایی است.

« کلیدر » (۶۳-۱۳۵۷) را باید بزرگ ترین رمان در حوزه ادبیات اقلیمی روستایی، به شمار آورد. موضوع آن تبدیل شدن یک یاغی ایلپاتی - گل محمد - به مبارزی وطنی و عصیان بر ضد حکومت و کشته شدن اوست. جلد های اول و دوم این رمان که در سال ۱۳۵۷ چاپ شده است از حرکت مارال به سوی کلمیسی ها آغاز می شود و با کشته شدن دو امیبه به دست گل محمد پایان می یابد. پهنه جغرافیایی کلیدر، شرق ایران و روستاهای اطراف سبزوار است و توصیف های دقیق از شهر سبزوار و روستاهای اطراف آن، به غنای رگه های اقلیمی رمان می افزاید. در این رمان، دو نوع زندگی ایل نشینان کرد خراسان و روستاییان اطراف آن با تمام مناسبات و روابط اجتماعی و معیشتی شان نمود یافته است و توصیف های پر قدرت نویسنده از آنها، خواننده را به ژرفنای زندگی روستا می برد و تصاویری زنده و پویا در برابر دیدگان او می نهد.

ستیز انسان با طبیعت و جبر محیط در سراسر رمان، بازتاب زنده و محسوس دارد و آنچه گل محمد را به یاغی گری می کشاند هم، خست و خشونت طبیعت است. آدم های داستان در این ستیز نابرابر و ناگزیر، می خواهند بر طبیعت فایق آیند، اما هر بار به سختی فرو می شکنند. جبر طبیعت به شکل خشکسالی، کم آبی، بی علفی و بزمرگی نمود می یابد و ایل را به نابودی می کشاند و افراد قبیله - گل محمد و خان عمو - را به هیزم کشی و راهزنی وامی دارد. آنچه به شکلی درونی و پنهانی، گل محمد را به کشتن امنیه ها و یاغی شدن وادار می کند نه نظر سوء امنیه ها به زیور است و نه ترس از آفتابی شدن ماجرای قتل حاج حسین چارگوشلی؛ بلکه همین گونه خوار شدگی ها در برابر طبیعت و جبر محیط است؛ چنانکه در همان صفحه از رمان می خوانیم: « راستی گل محمد! بگو بدانم آن چیست تا وسوسه ات را سبب شده؟ نه از این است که از خست خدا و بیابان و حشم به تنگ آمده ای؟ با من بگو مرد! زیور بهانه نیست؟ » (دولت آبادی، ۱۳۷۳: ۶۰۷).

دولت آبادی داستان های « ته شب » (۱۳۴۱)، « سفر » (۱۳۵۱)، « مرد » (۱۳۵۱)، « سایه های خسته » (۱۳۴۴) و « پای گلدسته امامزاده شعیب » (۱۳۴۳) را هم پیش از سال ۵۷ نوشته که البته اقلیمی نیستند. داستان « باشیرو » (۱۳۵۲) هم در محیط جنوب می گذرد و بازتاب دهنده برخی ویژگی های اقلیمی آن منطقه است که البته در بخش داستان های اقلیمی جنوب جای می گیرد.

ویژگی های اقلیمی و روستایی در داستان نویسی خراسان

مهم ترین عناصر و ویژگی های اقلیمی و روستایی بازتابیده در داستان های اقلیمی خراسان عبارتند از: طبیعت و محیط بومی، صور خیال اقلیمی، زبان و گویش محلی، مکان ها و مناطق بومی، باورها و آداب و رسوم، شکل معماری منطقه، پوشش ها، مسایل دهقانی، تحولات اجتماعی و سیاسی منطقه. این ویژگی ها همان هایی هستند که در تعریف داستان اقلیمی بدان ها اشاره شد و تقریباً در تمام داستان های اقلیمی پنج حوزه اقلیمی نویسی در تقسیم بندی ما، مشترکند و تفاوت در چگونگی و نوع بازتاب شان متناسب با فضای اقلیمی هر منطقه است که سبب تمایز آن ها از یکدیگر می شوند.

در این نوشته به ارائه یک یا دو نمونه متنی از ویژگی های مذکور بسنده شده است، زیرا مقاله حاضر گنجایی بیش از آن را ندارد.

۱- طبیعت و محیط بومی

بیابان و کویر با بادهای همیشگی و بنیان کن آن، هوای گرم و آفتاب سوزان تابستان ها و سردی زمستان های کویر، شوره زارها و گله های شتران، سیاه چادرهای ایلایات و زندگی پر از خشونت ایل نشینان، حسّات طبیعت و زمین، و چالش مردمان سختکوش بیابان برای ستاندن روزی شان از آن، مشخص کننده چهره اقلیمی روستایی منطقه خراسان است که در داستان های نویسندگان خراسانی بازتاب یافته است.

باز این باد برخاسته بود. می وزید، می نالید و خاک را بر می آشفست. در هم می پیچاند، به خاک در می آمیخت، می غلتاند، می غلتاند و همچون نمادی که در هم بلولد بر دشت می لولید، تن بر بیابان سوخته می مالاند و بوته های برکنده مره (علف خشک) را با خود می دواند، دور می شد و موج خاک در هر پناه فرو می نشاند و باز سینه به زمین می سایاند. در هیزم و بوته چنگ می انداخت (دولت آبادی، ۱۳۷۳: ۵۸).

کویر خشک و نمک اندود زیر نفس تند آفتاب مثل بیله سگ های تشنه له له می زد. و کال شور انگار قاطری آبستن کند و سنگین قدم برمی داشت. از تنهایی کویر می گذشت و در آن سرد دنیا به چنگه گاو خونی می ریخت. پشت کال، ریگستان بود و ماسه های داغ بر دوش هم سوار شده بودند و آفتاب از کویر برمی گشت و تن تنبل خود را روی شکم ریگ یله می داد (دولت آبادی، ۱۳۸۳، الف: ۶۸).

برخلاف توصیف های دولت آبادی از طبیعت خشن و زمخت بیابان، توصیف های رمانتیک از طبیعتی سرسبز با نثری احساسی به همراه جمله های بلند و قیده های مکرر و توضیح های دقیق، مایه کار غزاله علیزاده است. دلیل این امر را باید در روح حسّاس نویسنده و مهم تر از همه، زمینه متفاوت داستان « بعد از تابستان » جستجو کرد که در یکی از مناطق خوش آب و هوا و بیلاقی خراسان می گذرد:

با پی گذاشتن سوّمین پیچ، «عنبران» بین دود کنده تنورها و مه شامگاهی و هاله سرد درختان انبوه چفتاچفت، بسیار خرم و بسیار کهنسال ظاهر شده بود. در آغاز تپه ای سنگی و سنگ ها هنوز از حرارت آفتاب گرم و درخشان، فراز تپه کلبه ای گلی با تیرهای چوبی شکسته و چارچوب پنجره های به یغما رفته، در اولین دیدار به ده، منظری اندوهگین داده بود که بی فاصله با شروع کوچه باغ ها و درختان خرم جوز و پرچین های کوتاه و هوای خنک، آمیزه بوی یونجه و پونه های لب آب روان، به بهجتی گسترده و مانا بدل می شد... دورتر، دشت هایی و درّه هایی بود که سوی دامن تپه ها می رفت و بیشتر سبز بود و جا به جا خانه هایی گلی، رو به ویرانی، ساییده باران و باد و گورستان هایی کهنه، سنگ ها زیر پوشش گل زرد و گل های صحرایی (علیزاده، ۲۵۳۵: ۱۵).

البته توصیف هایی رمانتیک از این گونه در داستان های اقلیمی خراسان بسیار نادر و بیشتر از نوع توصیف های بیابانی و کویری اند. این گونه توصیف های بیابانی وقتی که در کنار توصیف هایی مثلا از داستان های شمالی یا جنوبی قرار می گیرند همچون مهر نشانی هستند که نشانه تمایز و تعلق اقلیمی داستان ها به منطقه ای خاص اند. برای روشن شدن موضوع، به دو نمونه زیر از داستان های شمالی و جنوبی توجه می کنیم:

با سنجاقک ها می رفتم سایه ام به علف ها بود و چشمم به آفتاب که روی درخت ها سرخی زده بود. برگ ها در باد ناآرام بودند و شالیزار زیر پای باد گسترده بود. دور، انبوه درختان بود، بارور، تناور... سخت پابرجا و پرواز منحنی چند مرغابی در یک زمینه آبی و مترسکی خاموش و بی گناه... کلاغی بر پرچین، گوساله ای به درخت، شیهه یک اسب و صدای زنگوله ها (طیاری، ۱۳۴۴: ۴۳).

خورشید در انبوه نخلستان می نشست بر فراز انگشتان کشیده و سرنیزه ای درختان تو در هم خرما، شعله های ارغوانی رنگ، دامنه خاکستری آسمان بغ کرده را رنگ خون زده بود... شرحی مثل مه سبکی رو شهر نشسته بود و عطر گس خارک های تازه از غلاف بیرون زده با بوی خاک رطوبت دیده قاطی بود (محمود، ۱۳۸۳: ۳۷).

۲- صور خیال اقلیمی

تأثیر محیط و آب و هوا بر روحیه و اخلاق مردمان و حتی پیدایش و پیشرفت دانش ها و هنرها، بیش و کم پذیرفتنی و ثابت شده است. ابن خلدون در قرن هشتم هجری پیشتر از همه محققان و نظریه پردازان غربی سده های اخیر به این موضوع پرداخته است. او بر آن است که آب و هوا و محیط اقلیمی نه تنها بر ظاهر افراد و اخلاق و عادات مردمان تأثیر می نهد، بلکه در پدید آمدن و پیشرفت علوم، تمدن ها، معماری و هنر نیز مؤثر است (ابن خلدون، ۱۳۷۹: ۱۶۷/۱-۱۵۰). بنابراین باید بپذیریم که زبان و ذهن هنرمند هم از تأثیر محیط و تجربه های زندگی برکنار نیست و در این میان، بسیاری از شگردهای بلاغی و ادبی به کار رفته در آثارش هم بازتاب ناآگاه - و گاه آگاهانه - از محیط طبیعی و اجتماعی او خواهند بود. این گونه تأثیر پذیری را در بسیاری از اشعار شاعران پارسی گوی - کلاسیک و نو - هم به وضوح می توان دید. و هم از این نوع است پاسخ ابن رومی - شاعر عرب - به کسی که بر او خرده گرفت که چرا تشبیهاتش به زیبایی تشبیهات ابن معترز نیست و او از ارتباط شعر ابن معترز با زندگی درباری و خلیفه زاده بودنش سخن گفت و زیبایی تشبیهات او را با اسباب خانه اش پیوند داد و اینکه او اثاث خانه خویش را وصف کرده است (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۷۹ و ۸۰).

از همین روی است که در بررسی داستان های اقلیمی به تشبیهاتی برمی خوریم که بی تردید متأثر از عناصر اقلیمی و محیطی منطقه ای خاص است که با ذهن و اندیشه نویسنده همان اقلیم خاص، سازگارتر و با صور خیال به کار رفته در داستان های اقلیم های دیگر متفاوت است. آنچه از صور خیال بومی و محیطی در داستان های اقلیمی خراسان دیده می شود - همچون سایر اقلیم ها - به دلیل به کارگیری زبان ساده و به دور از نماد و استعاره در داستان ها، از نوع تشبیه است. در این گونه تشبیهات، غالباً یک عنصر بومی، مشبّه به واقع می شود. این عناصر یا از طبیعت بکر گرفته شده اند و یا از حیوانات بومی منطقه و دیگر عناصر مرتبط با روستا هستند.

الف - تشبیه به عناصر طبیعت بومی

ماه از میانه دو قلّه کوه دو برادران سر بر می آورد؛ یک خرمن بزرگ گندم (دولت آبادی، ۱۳۶۳: ۷۱).

عمو قربانعلی... مژه هایش توی هم قلاب شده و زبانش مثل یک خوشه خشکیده گندم از میان لب هایش بیرون زده بود (دولت آبادی، ۱۳۸۳، الف: ۶۸).

عناصر طبیعی دیگری که در داستان های اقلیمی خراسان، مشبه به واقع شده اند بوتۀ «گزن»، «جگن»، «طاغی»، کلوخ، شوره زار و برخی دیگر از پدیده های ویژه بیابان های خشک و سوزان هستند.

ب- تشبیه به عناصر روستایی

در این گونه تشبیه ها، حیواناتی چون گاو، بز، میش و عناصر مرتبط با آن ها مشبه به قرار گرفته اند که از تنوع بسیار برخوردارند.

لب هایش لرزید. لرزه پوست گرده گوساله ای وقتی که خرمگسی آن را بگزد (دولت آبادی، ۱۳۸۳، د: ۲۷).

مارو دیگر افتاده بود. بی صدا و بی جنبش؛ همچو بره ای که مرده از تن مادر بیرونش کشیده باشند (دولت آبادی، ۱۳۸۳، ج: ۴۸).

همچنین تشبیه چیزی به شتر که کاملاً خاص مناطق کویری شرق است از جمله تشبیهات اقلیمی این منطقه به شمار می آید که نظیرش را در داستان های هیچ یک از اقلیم ها نمی توان دید. دور یخه و کلاهش از چرک کبره بسته. لبه کلاهش مانند لب و لوجه شتر تشنه پایین افتاده و کج و کوله شده (نوشین، ۱۳۸۴: ۲۰).

بیل مسیب مثل استخوان خشکیده قلم یک شتر، آن جا روی خشت پاره ها افتاده بود (دولت آبادی، ۱۳۸۳، ب: ۱۱۶).

برخی مشبه به های دیگر در داستان های اقلیمی و روستایی خراسان از این قرارند: کله بزغاله، مادیان رم برداشته، گله گوسفندی که به ده می آید، گوساله ای که اخته اش کرده اند، عر کشیدن جوانه گاو، جای یوغ روی گردن گوساله، سم بز، شکم مادیان، دنبه قوچ، آب دهان گاو، شیر بز، بیله میش گرما زده، شتر مست کارخورده، سر لوک گر، زبان شتر و....

۳- مکان ها و مناطق بومی

بسیاری از شهرها و روستاهای اطراف خراسان، یا محل وقوع ماجراهای داستانی اند و یا به مناسبتی به نامشان اشاره شده است که به هر حال همین ها، تعلق این آثار را به منطقه ای خاص نشان می دهند و در کنار دیگر ویژگی ها، سبب قوی تر شدن رنگ و بوی اقلیمی آن ها می شوند. مناطقی چون سبزوار، نیشابور، بجنورد، دلد، باغون، دره گز، قوچان، طبس، مشهد، کلات نادری، تربت جام، شیروان، بیرجند، کاخک، گناباد، اسفراین، خاف و... از آن جمله اند.

رو به آفتاب و آمد باید بروی. اگر با ما به شهر [سبزوار] بیایی، باید از دروازه نیشابور راه بیفتی. از راه دلد و باغون و هاشم آباد بروی به زعفرانی (دولت آبادی، ۱۳۶۳: ۴۲۷).

۴- زبان و گویش محلی

این ویژگی به سه گونه واژگان و اصطلاحات محلی، لهجه و ساختار بومی زبان، و بیت ها و ترانه های عامیانه، در داستان های اقلیمی خراسان بازتاب یافته است.

الف- واژه های محلی

چردانه: مثانه، آبدان / چُر: ادرار شتر و گاو...

گوسفند نذری چیزیش که به من نمی رسید... فقط خوشحال بودم که چردانه اش به من می رسد و آن را مثل بادکنک باد می کنم (کیانوش، ۱۳۵۴: ۲۵).

بز خو کردن: پنهان شدن، کمین کردن

به پناه چادرها رسیدند. گل محمد بزخو کرد. زن ها هم خود را به گوشه ای کشاندند (دولت آبادی، ۱۳۶۳: ۵۸۱).

به کارگیری واژه ها و اصطلاحات محلی در داستان های دولت آبادی بسیار چشمگیر است؛ در حالی که دیگر نویسندگان خراسانی به ندرت از آن بهره برده اند.

ب- لهجه بومی

از یاد شدن / کردن: فراموش کردن

کاظم علی جواب داد... من یک دلگیری از بابای خدا بیامرزت دارم که از یادم همیشه (نوشین، ۱۳۸۴: ۱۲۷).

گل محمد گفت: از یادم کرد این عمو مندللو را به تو آشنایی بدهم (دولت آبادی، ۱۳۶۳: ۳۷۸).

بیشتر به سر بودن از کسی: زیاد آمدن از او

هر جا نشست گفت: برادرم از زنش بیشتر به سر نیست که به من برسه (دولت آبادی، ۱۳۸۴، ب: ۸۴).

ج- ترانه ها و بیت های عامیانه

استفاده از ترانه های محلی در داستان های اقلیمی خراسان در مقایسه با داستان های اقلیمی شمال و جنوب و کرمانشاه بسیار کم است و می توان گفت که هیچ نمودی ندارد و تنها در آثار محمود دولت آبادی به یکی دو مورد برمی خوریم (ر.ک: دولت آبادی، ۱۳۸۴، الف: ۱۱۵).

۵- باورها و آداب و رسوم محلی

در داستان های اقلیمی خراسان، بازتاب آداب و رسوم محلی و معتقدات عامیانه و خرافی بسیار گسترده است. بر خلاف داستان های اقلیمی شمال که بیشتر با آداب و رسوم منطقه شمال مواجه هستیم تا باورهای خرافی و عامیانه، در داستان های اقلیمی خراسان-همچون جنوب و آذربایجان- اعتقاد به چشم زخم، تعویذ و دعا، تقدس طبیعت و مظاهر آن غالب تر است.

.... به جون خودت کدخدا، توی راه هر کی دید گفت اوه چه بارو بونه ای!

عبدالجواد گفت: ماشاء الله هم نگفتن!

اسحق گفت: نه بابا. لال بشه اون زبونشون. امون از چشم مردم. به سر بالایی کتل بی بی زهرا که رسیدیم خره دیگه تنونست بیاد بالا. هر چه زور زدم نشد که نشد. آخرشم.....

کدخدا گفت: خرت به جهنم! زن و بچه ت که کاری نشدن شکرش باقی س (اللهی، ۱۳۴۷: ۱۳۳ و ۱۳۴).

از آن درخت ها نبود که بتوانند کنار آن بایستند، دعا بخوانند و به آن دخیل ببندند. اصلاً جرأت نزدیک شدن به آن را نداشتند. می گفتند یک تازه عروس ندانسته پای آن رفته بود و یک شاخه آن را

کنده بود. وقتی به خانه برگشته بود تب شدیدی کرده بود و سه روز بعد مرده بود (کیانوش، ۱۳۴۹: ۳۹).

این گونه رویارویی با طبیعت و هراس آور، مرموز و مقدس دانستن آن، ویژه جوامع ابتدایی و مردمان بدوی است که مواجهه ای راز آلود با طبیعت داشته اند. بادهای مرموز در مناطق کویری و ترس مردم از آن، سبب پیدایش اعتقاداتی خاص شده است. چنانکه در منطقه جنوب که با وزش های مداوم و شدید باد همراه است عقیده به «زار» و انواع بادهای را پدید آورده است که وارد بدن شخص می شوند و او را به جنون می کشند. در مناطق کویری شرق نیز وجود بادهای بسیار و گاه غریب و عجیب، سبب هراس مردم و پرداختن به دعا و عبادت برای رفع خطر باد شده و نوعی اعتقاد به بادهای خاص را پدید آورده است همچون نمونه زیر:

نسا فقط صحرا را حس می کرد و باد را. باد را که می دانست رنگ سرخ دارد و لوله می شود و مثل دیو روی سینه ریگ غلت می زند و همه چیز را در هم می پیچاند و می بلعد و می برد؛ باد کویر. این یکی از آن شکل هایی بود که نسا از دوران بینایی اش در خاطر خود نگاه داشته بود. دوره ای که مردم توی باد فانوس می کشیدند و به مسجد می رفتند و نماز می خواندند. سال هایی که او تازه عقد قربانعلی شده بود (دولت آبادی، ۱۳۸۳، الف: ۶۹).

۶- شکل معماری منطقه

چنانکه از داستان های اقلیمی و روستایی خراسان برمی آید نوع ساخت و شکل روستاها و خانه ها کاملاً متناسب و هماهنگ با شرایط آب و هوایی، نوع تفکر و حساسیت ها و تعصبات اخلاقی و انسانی مردمان منطقه است؛ به گونه ای که مثلاً گرمای سوزان تابستان و سرمای جانکاه زمستان در کویر، سبب ساخته شدن خانه هایی با دیوارهای گلی و خشتی ضخیم شده است که در زمستان مانع از نفوذ سرماست و در تابستان کارکردی خنک کننده دارد. یا اینکه تعصب اخلاقی و حساسیت های فکری و عقیدتی، به شکل خاصی از معماری خانه ها منجر شده است.

الف- معماری روستا

در داستان های دولت آبادی، به طور کلی روستا جایی است با خانه های گلی، بام های گنبدی شکل، کوچه های پر پیچ و خم و گاه دالان دار (و احتمالاً سرپوشیده و تونلی)، حمام، آبگیری در وسط روستا برای مصارف گونه گون مانند حمام و حیوانات، گودالی بزرگ که ظاهراً محل زباله و مواد زاید است.

کنار به کنار شیدا، گل محمد کوچه و دالان کهنه قلعه [جده] و گودال را از زیر پای در کرد. پشت در خانه ای که ماه درویش در آن جاگیر شده بود هر دو ایستادند... گل محمد روی از در گرداند و راه آمده بازگشت. دالان کهنه و میدان گاهی جلوی حمام، پس درازنای جوی. پایین دست قلعه چمن، گوشه ای خلوت و خاموش کنار جوی نشست (دولت آبادی، ۱۳۷۳: ۳۶۵).

ب- معماری خانه ها

خانه هایی دارای حصار و دیوار با هشتی و دالانی در ورودی حیاط، سپس حیاط بیرونی، ساختمان های دو طبقه با ایوانی در وسط و دو اتاق در دو طرف آن که شاه نشین و مهمانخانه به حساب می آید شکل عمومی خانه ها در داستان های اقلیمی و روستایی خراسان است. باقلی بندار، لت های در خانه را از هم گشود و به کمک گل محمد آمد. لنگه های غیچ [هیزم] را به هشتی کشاندند و پس، از خم دالان به بیرونی بردند و پای تنور، بند از بار گشودند... بندار به ایوان رفت و درون اتاقی گم شد. دمی بعد آقای آلاجاقی از دهنه در بیرون آمد و روی ایوان، کنار ستون ایستاد... باقلی بندار از پله ها پایین آمد و آلاجاقی رو به شاه نشین به راه افتاد (دولت آبادی، ۱۳۷۳: ۴۴۶ و ۴۴۷).

نکته قابل توجه آن است که چنین خانه هایی معمولاً مخصوص خان و ارباب و کدخدا و افراد متمول روستاست و شواهد متنی، این موضوع را می رسانند. اما شواهد دیگری تفاوت این گونه خانه ها را با خانه های مردم عادی روستا نشان می دهد؛ خانه هایی که غالباً به صورت یک اتاق بزرگ است و میان آن چاله ای است به منظور اجاق و زمستان ها نیز کرسی را بر روی آن می نهند. داخل

همین اتاق و در قسمت انتهایی آن، اتاقکی هست که با پرده یا دیواری از آن جدا می شود و در حقیقت، اندرونی خانه به حساب می آید.

درباره وجود هشتی و دالان در خانه های این منطقه که در همه خانه ها دیده می شود نکته ای خاص نهفته است. شاید بتوان شکل این نوع معماری را با تفکرات اخلاقی و حساسیت های مردم منطقه نسبت به زنان و سعی در پوشیده نگه داشتن آنان از چشم اغیار مرتبط دانست. وجود دالان در ورود جای حیاط، کارکردی حساب شده داشته است؛ کسی که از در وارد می شد ابتدا می بایست از دالان و هشتی - که معمولاً هم در جهت روبروی حیاط نبود - می گذشت و سپس به داخل حیاط می رسید. همین امر به اهالی خانه فرصت می داد تا خود را از دید و چشم افراد غریبه و نامحرم دور کنند.

وجود پستو و اندرونی در خانه ها و داشتن دیوار و حصار هم از همین گونه سخت گیری ها نشأت می گیرد و نشان می دهد که در معماری این خانه ها، به این موضوع، سخت اندیشیده می شده است. مقایسه این موضوع با معماری خانه ها در داستان های اقلیمی شمال که در آن ها هیچگاه از چنین مرز بندی ها و حصار برآوردن ها به دور خانه ها خبری نیست، نوع اندیشه و تفکرات مردمان دو منطقه را آشکارتر می کند.

۷- پوشش ها

پوشش مردان نواحی خراسان، غالباً عبارت است از قبا و پیراهن بلند، شالی بسته به دور کمر، جلیقه ای بر روی پیراهن، تنبان سیاه کرباسی، چوخایی بر دوش، گیوه ای به پا و مندیل و دستاری بسته بر سر. پوشش زنان هم چنانکه از داستان ها برمی آید تنبان سیاه، شلیته، پیراهن چیت، نیمتنه ای بر روی پیراهن و چارقدی بر سر است.

کدخدای نروروز پالتوش را روی شانها انداخته بود و سالار عبدالله قبا به تن داشت. هر دو مندیل به سر پیچیده داشتند. مندیل کدخدا نروروز با ظرافت بیشتری پیچیده شده بود و دنباله مندیل سالار عبدالله روی سینه اش تحت الحنک شده بود (دولت آبادی، ۱۳۵۸: ۷۵).

دهقان با قبای وصله بلند، شال کمر و دستار متقالی اش حالت ابراهیم را داشت که فرزندش را برای قربانی می برد (نوشین، ۱۳۸۴: ۱۶۴).

شلیته بلندش با هر گام، نیم چرخشی به دور ساق های پوشیده در جورابش می زد (دولت آبادی، ۱۳۶۳: ۱).

۸- تحولات سیاسی و اجتماعی منطقه

بازتاب تحولات سیاسی و اجتماعی هر منطقه در داستان ها به همراه توصیف هایی از طبیعت آن منطقه و البته در پیوند با زندگی و آرمان های مردم، از جمله ویژگی های اقلیمی به شمار می آید. چنانکه اشارات به جنبش جنگل در داستان های شمالی چنان با ذهن و زندگی آدم های داستان گره خورده است که حتی زنان شالیکار هنگام کار در مزرعه ترانه های محلی درباره میرزا کوچک خان می خوانند و نیز مردم شهر پیوسته از حضور یاران میرزا و مقاومت هایشان سخن می گویند. این در حالی است که رمان تاریخی « دلبران تنگستانی » (۱۳۱۰) نوشته محمد حسین رکن زاده آدمیت که درباره قیام رئیس علی دلواری و یارانش بر ضد انگلیسی هاست به سبب همین نداشتن پیوند با آرمان های مردم منطقه و خلاء ناشی از نبود حضور زنده طبیعت جنوب و زندگی مردمانش در طی داستان، فاقد ارزش اقلیمی است در حالی که اگر چنین می بود می توانست یکی از اولین رمان های تاریخی اقلیمی باشد.

در داستان های اقلیمی خراسان چندان به این موضوع توجه نشده است و تنها عبدالحسین نوشین در داستان « خان و دیگران » اشاراتی گذرا و ناشیانه و غیر هنری به قیام کلنل محمد تقی خان پسپان و حادثه مسجد گوهرشاد می کند.

پدرش فرآش صحن امام رضا بود... پس از چندین ماه پدرش مرد و در سال دوم خدمت بود که حادثه مسجد گوهرشاد پیش آمده عله ای به تحریک بعضی از ملاها علیه تصمیم رضا شاه برای تغییر لباس مردان و برانداختن چادر زنان طغیان کردند و روزی در مسجد گوهرشاد اجتماع نمودند. پلیس و ارتش به فرمان شاه از بام مسجد مردم را به گلوله بستند. رمضان نیز که بنابر طبیعت پرشور خود

بدون آنکه به عمق این حادثه پی ببرد در تهییج و تحریک مردم شرکت داشت دستگیر شد (نوشین، ۱۳۸۴: ۱۳۷).

ده سال پیش وقتی کلنل محمد تقی خان قیام کرد و تا نیمه راه تهران پیش رفت انگلیسی ها بین سران ایلات اسلحه زیادی پخش کردند و آن ها را بر ضد او برانگیختند... حالا که خان، گذشته را خوب به یاد می آورد پی می برد که بدبختی از همان زمان مثل بهمن به سر همه سرازیر شد (همان: ۱۵ و ۱۶).

توضیح این نکته لازم است که مراد از تحولات سیاسی و اجتماعی که در تعریف داستان اقلیمی، از نظر ما یکی از ویژگی های اقلیمی به شمار آمده جریان ها و جنبش هایی است که کاملاً خاص یک منطقه مشخص بوده و با نام همان منطقه گره خورده است؛ نظیر نهضت جنگل در گیلان و قیام تنگستانی ها در جنوب. در اقلیم خراسان هم قیام کلنل محمد تقی خان پسبان و حادثه مسجد گوهرشاد از همین گونه اند که البته بازتاب کم رنگی در داستان های اقلیمی آن دارند و گرنه مسایلی چون فعالیت های حزب توده یا اصلاحات ارضی و پیامد های آن، موضوعاتی رایج و عمومی در بیشتر نقاط ایران در آن سال ها بوده و در داستان های اقلیمی و روستایی هر منطقه ای بیش و کم بازتابیده و خاص یک اقلیم مشخص نیست و نمی تواند ویژگی اقلیمی به شمار آید چنانکه اتفاقاً این موضوع در داستان های اقلیمی خراسان (کلیدر، جای خالی سلوچ، خان و دیگران، «روز چهارشنبه» و «تابستان سرد» اصغر الهی) هم بازتاب چشمگیری دارد و در بخش معرفی و نقد داستان ها بدان اشاره شد.

علاوه بر ویژگی های اقلیمی هشت گانه که ذکر شد، در داستان های اقلیمی و روستایی حوزه خراسان، مسایلی چون فقر و تیره روزی دهقانان، ستم ارباب بر رعیت، اصلاحات ارضی، بیکاری و مهاجرت روستاییان به شهرها و بسیاری موضوعات روستایی دیگر بازتاب یافته است.

نتیجه گیری

جایگاه بلند خراسان در تاریخ، فرهنگ و ادبیات گذشته ایران بس آشکار و انکار نشدنی است و امروز هم توانسته است همان جایگاه را در ادبیات معاصر ایران با اقتدار نگه دارد و شاعران، ادیبان و محققان برجسته ای را در دامن خود بپرورد. گذشته از سایر حوزه ها، در حوزه داستان نویسی مدرن

هم نویسنده‌گانی چون علی اصغر رحیم زاده صفوی، ابراهیم مدرّسی، عبدالحسین نوشین، محمود کیانوش، غزاله علیزاده، اصغر الهی، رضا دانشور، حسین دولت آبادی و محمود دولت آبادی از سرزمین خراسان برخاسته اند. در این میان برخی از نویسندگان، داستان‌هایی با حال و هوای خاص و ویژگی‌هایی مشترک و در پیوند با اقلیم و طبیعت منطقه پدید آورده اند که می‌توان بدان داستان اقلیمی نام داد و از آن به نام شیوه اقلیمی نویسی خراسان یاد کرد. این نویسندگان عبارتند از: محمود دولت آبادی، محمود کیانوش، عبدالحسین نوشین، اصغر الهی و غزاله علیزاده. البته باید گفت که داستان نویسی اقلیمی و روستایی خراسان هویت مستقل خود را مدیون محمود دولت آبادی است که در این حوزه بسیار پر قدرت ظاهر شده و با روستا و مسایل آن آشنایی عمیق و دیرین دارد. سایر نویسندگان هم تنها برخی از آثارشان را به مسایل اقلیمی و روستایی اختصاص داده اند و نمی‌توان سبک و شیوه اصلی داستان نویسی آن‌ها را در این گونه آثار جستجو کرد.

عناصر اقلیمی و بومی در داستان‌های اقلیمی و روستایی خراسان به شکل‌های گوناگونی چون معتقدات و آداب و رسوم، شکل معماری، پوشش‌ها، مشاغل و حرفه‌ها، مکان‌ها و مناطق بومی، زبان و گویش محلی، طبیعت بومی، صور خیال اقلیمی و تحولات سیاسی-اجتماعی منطقه (قیام کلنل محمد تقی خان و حادثه مسجد گوهرشاد) بازتاب یافته است و وجود این گونه ویژگی‌ها در این داستان‌ها، چهره آن‌ها را از داستان‌های دیگر اقلیم‌ها کاملاً متمایز می‌کند. همچنین نمود این عناصر بومی در داستان‌های مورد بررسی در این پژوهش به یکسان نیست؛ داستان‌های محمود دولت آبادی به شکل هنری تر و گسترده تر، از آن‌ها بهره برده اند در حالی که در آثار محمود کیانوش، اصغر الهی، غزاله علیزاده و عبدالحسین نوشین این عناصر بازتاب کم‌رنگ‌تری یافته اند.

یادداشت‌ها

۱- برای آگاهی از احوال و آثار این نویسندگان (رحیم زاده صفوی، مدرّسی، نوشین) به ترتیب ر.ک: میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۶). *فرهنگ داستان نویسان ایران از آغاز تا امروز*. ص ۱۳۵ و ۱۳۶. _____ (۱۳۸۳). *صد سال داستان نویسی ایران*. ج ۱. ص ۱۴۵-۱۵۲ و *فرهنگ داستان نویسان ایران*. ص ۲۵۱.

_____ (۱۳۸۶). *فرهنگ داستان نویسان ایران از آغاز تا امروز*. ص ۲۸۳.

۲- حسین دولت آبادی (متولد ۱۳۲۶، سبزوار) نویسنده مقیم پاریس هم خراسانی و برادر محمود دولت آبادی است. او رمان «کبودان» (۱۳۵۷) را درباره زندگی رنج آلود کارگران مهاجر به بندر جنوب و جزایر خلیج فارس نوشته است و آن در حوزه داستان نویسی اقلیمی جنوب جای می گیرد. حسین دولت آبادی، مجموعه داستان کوتاه «ایستگاه باستیل» (۱۳۷۳) و رمان های «گذار»، «در آنکارا باران می بارد» (۱۳۷۱)، «باد سرخ» (۱۳۸۹) و نمایشنامه های «آدم سنگی» (۱۳۳۸) و «قلمستان» (۱۳۶۷) را هم در خارج از کشور منتشر کرده است که غالباً به حوادث سیاسی پیش از انقلاب و شکنجه ها و زندان ها مربوطند.

۳- رضا دانشور متولد ۱۳۲۶ در شهر مشهد و از داستان نویسان نوگرای دهه ۱۳۵۰ است. آثارش اقلیمی نیستند و او در داستان هایش بیشتر به کند و کاوهای روانشناختی در ذهن های آشفته مأموران و اخورده سیاسی می پردازد که احساس گناه می کنند همچون رمان «نماز میت» (۱۳۵۰). او پس از انقلاب به فرانسه رفت. رمان «خسرو خویان» (سوند ۱۳۷۳) و مجموعه داستان «محبوبه و آل» (۱۳۷۵) حاصل این سال هاست.

۴- مراد از «اقلیم» در این مقاله، منطقه و ناحیه ای خاص با آب و هوا و طبیعت بومی ویژه ای است که مشخص و متمایز از دیگر اقلیم هاست و از این نظر، جمع بین دو معنای «اقلیم» - در استعمال قدیمی و کنونی - یعنی ولایت، کشور، ناحیه و آب و هوا می باشد. درباره اقلیم و معانی مختلف آن نگاه کنید به :

- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۲). *لغت نامه*. ج دوم. ذیل «اقلیم».

- مصاحب، غلامحسین. (۱۳۸۱). *دایرة المعارف فارسی*. ج اول. تهران. شرکت سهامی کتاب های جیبی. ص ۱۸۴.

- حموی، یاقوت بن عبدالله. (۱۴۱۰). *معجم البلدان*. ج اول. تحقیق: فرید عبدالعزیز الجندی. بیروت دارالکتب العالمیه. ص ۳۸۵.

۵- برای آگاهی از چند و چون این رمان رجوع کنید به:

- صادقی شهرپر، رضا. (۱۳۸۹). «نخستین رمان اقلیمی در داستان نویسی معاصر ایران». *کتاب ماه ادبیات*. مرداد ماه. شماره ۴۰. ص ۳۵-۳۹.

۶- «خان و دیگران» چنانکه از متن داستان برمی آید باید پیش از سال ۱۳۳۲ و فروپاشی کامل حزب توده در ایران نوشته شده باشد؛ چرا که نویسنده - که خود از فعالان حزب بوده - در این کتاب، سخت پای بند نظرات حزبی و آرزوهایش برای رهایی توده است و این موضوع نشان می دهد که حزب هنوز شکست نخورده و فعالیتش غیر قانونی اعلام نشده است. متأسفانه تاریخ دقیق انتشار این داستان به دست نیامد و نسخه در دسترس هم بسیار قدیمی و بدون مشخصات ناشر و تاریخ نشر بود. از نسخه چاپ شده «خان و دیگران» به انضمام سه داستان کوتاه که نشر قطره در سال ۱۳۸۴ بیرون آورده است نیز چیزی معلوم نشد. اگر چه حسن میرعابدینی در کتاب «صد سال داستان نویسی ایران» (۱۳۸۳: ۸۸۳/۲) تاریخ چاپ «خان و دیگران» را سال ۱۳۵۸ می داند، اما خود اذعان می کند که این داستان را ندیده است و هیچ توضیحی درباره اش نمی دهد. بنابر اینکه نوشین در سال ۱۳۵۰ درگذشته است، این داستان اگر نه پیش از سال سی و دو، مطمئناً پیش از سال پنجاه نوشته شده است.

با توجه به همه این دلایل است که ما آن را در این بخش گنجانیدیم و در بخش داستان های اقلیمی پیش از سال ۱۳۵۷ بررسی کردیم.

کتابنامه

آژند، یعقوب. (۱۳۶۹). «وضع ادبیات داستانی در قیل و بعد از انقلاب». سوره. دوره دوم. شماره ۱۲. صص ۱۲-۱۶. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد. (۱۳۷۹). مقدمه. ترجمه محمد پروین گنابادی. چاپ نهم. تهران: علمی و فرهنگی.

الهی، اصغر. (۱۳۵۹). بازی. چاپ سوم. تهران: نشر نگاه - یار محمد.

_____ . (۱۳۵۸). قصه های پاییزی. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.

_____ . (زمستان ۱۳۴۷). «تابستان سرد» فصل های سبز. صص ۱۳۲-۱۴۱.

خدا داده دینوری، احمد. (۱۳۰۵). روز سیاه کارگر. چاپ اول. کرمانشاهان: مطبعه سعادت.

دولت آبادی، محمود. (۱۳۷۳). کلیدر. ج اول. چاپ دهم. تهران: فرهنگ معاصر.

_____ . (۱۳۵۸). جای خالی سلوچ. چاپ اول. تهران: آگاه.

_____ . (۱۳۸۳). گاواریان. الف. چاپ اول. تهران: نگاه.

_____ . (۱۳۸۳). آوسنه بابا سیحان. ب. چاپ اول. تهران: نگاه.

_____ . (۱۳۸۳). از خم چمبر. ج. چاپ اول. تهران: نگاه.

_____ . (۱۳۸۳). عقیل عقیل. د. چاپ اول. تهران: نگاه.

_____ . (۱۳۸۳). سفر. ه. چاپ اول. تهران: نگاه.

_____ . (۱۳۸۴). بیابانی و هجرت. الف. چاپ اول. تهران: نگاه.

_____ . (۱۳۸۴). ادبار و آینه. ب. چاپ اول. تهران: نگاه.

_____ . (۱۳۸۴). گلدسته و سایه ها. ج. چاپ اول. تهران: نگاه.

_____ . (۱۳۶۸). ما نیز مردمی هستیم (گفتگو با محمود دولت آبادی، امیر حسن چهلتن، فریدون فریاد).

چاپ اول. تهران: نشر پارسی.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۰). آشنایی با نقد ادبی. چاپ ششم. تهران: سخن.

سپانلو، محمد علی. (۱۳۵۸). «گزارشی از داستان نویسی یکساله انقلاب». اندیشه آزاد. دوره جدید. سال اول.

شماره ۱. صص ۷-۹.

_____ . (۱۳۷۶). «داستان نویسی معاصر؛ مکتب ها و نسل هایش». آدینه. شماره ۱۲۱/۱۲۲. صص ۶۲-

- _____ . (۱۳۸۲). « پیش درآمدی بر مکتب های داستان نویسی در ادبیات معاصر ایران ». نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز. شماره ۱۸۹. صص ۱۴۷-۱۹۰.
- صادقی شهپر، رضا. (۱۳۸۹). « نخستین رمان اقلیمی در داستان نویسی معاصر ایران ». کتاب ماه ادبیات. مرداد ماه. شماره ۴۰. صص ۳۵-۳۹.
- طیاری، محمود. (۱۳۴۴). *طرح ها و کلاغ ها*. چاپ اول. رشت: چاپ نو.
- علیزاده، غزاله. (۲۵۳۵). *بعد از تابستان*. چاپ اول. تهران: کتاب موج.
- کیانوش، محمود. (۱۳۴۹). *آینه های سیاه*. چاپ سوم. تهران: نشر رز.
- _____ . (۱۳۵۴). *غصه ای و قصه ای*. چاپ دوم. تهران: نشر رز.
- _____ . (۲۵۳۶). *و بلا آمد و شفا آمد*. چاپ اول. تهران: نشر رز.
- _____ . (۱۳۳۷). « *دلمه های شب سیاه* ». صدف. شماره ۱۰. صص ۸۴۸-۸۶۷.
- گری، مارتین. (۱۳۸۲). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. ترجمه منصوره شریف زاده. ویراستار: مهران کندری. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- محمود، احمد. (۱۳۸۳). *غریبه ها*. چاپ پنجم. تهران: معین.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۸۲). *داستان نویس های نام آور معاصر ایران*. چاپ اول. تهران: اشاره.
- میرصادقی، جمال و میرصادقی (ذوالقدر)، میمنت. (۱۳۷۷). *واژه نامه هنر داستان نویسی*. چاپ اول. تهران: کتاب مهناز.
- میر عابدینی، حسن. (۱۳۸۳). *صد سال داستان نویسی ایران*. ۲ جلد. چاپ سوم. تهران: چشمه.
- _____ . (۱۳۸۶). *فرهنگ داستان نویسان ایران از آغاز تا امروز*. چاپ اول. تهران: چشمه.
- نوشین، عبدالحسین. (۱۳۸۴). *خان و دیگران*. چاپ اول. تهران: قطره.
- _____ . *خان و دیگران*. بی جا، بی نا، بی تا.

Abrams, M.H. (۱۹۹۳). *A Glossary of Literary Terms*, ۶ ed., cornell university.

Baldick, chris. (۱۹۹۰). *The concise oxford dictionary of Literary Terms*, ۱ ed. oxford university.